

گونه‌شناسی ادله نقلی ولایت فقیه

مهدی قربانی* / قاسم شبان نیا رکن آبادی**

چکیده

بررسی ادله نقلی ولایت فقیه، یکی از موضوعات اساسی در باب نظریه ولایت فقیه است. منظور از «ولایت فقیه» در این نظریه، ریاست و زمامداری فردی است که می‌تواند با مراجعه به منابع اسلامی، احکام و قوانین اسلامی را استخراج و استنباط نماید. با توجه به اهمیت موضوع، این مقاله، با رویکرد تحلیلی و نظری، به گونه‌شناسی ادله نقلی ولایت فقیه می‌پردازد؛ گونه‌های مختلفی که می‌تواند در اثبات ولایت فقیه به کار آید، از این رو، به سه گونه از ادله نقلی در این زمینه می‌توان اشاره کرد: ادله سلبی. یعنی ادله‌ای که در آنها از رجوع حکومت‌ها عرفی و داشتن ارتباط با آنها در سطوح مختلف، نهی شده است. ادله ایجابی؛ یعنی ادله‌ای که در آنها شایستگان برای حکومت و مأذون از ناحیه خداوند مشخص شده‌اند. در نهایت، ادله تلفیقی؛ روایت‌هایی که در آنها رسالت هر دو دسته قبلی با هم مطرح شده است. در این روایت‌ها، ابتداء به نوعی مشروعیت سلاطین عرفی نفی شده و در ادامه به جایگاه فقهاء اشاره می‌شود که بیانگر مشروعیت سیاسی آنها می‌باشد. کلیدواژه‌ها: ادله نقلی، ولایت فقیه، ادله سلبی، ادله ایجابی، ادله تلفیقی.

* دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی®

mqorbani60@yahoo.com

shaban1351@yahoo.com

** استادیار گروه علوم سیاسی موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی®

دریافت: ۱۳۹۰/۰۷/۱۲ - پذیرش: ۱۳۹۰/۱۲/۱۹

مقدمه

نظریه‌های سیاسی در طول تاریخ، همواره به عنوان رکنی از جهان سیاست مطرح بوده‌اند. پاسخ به اینکه در طول تاریخ، نظریه‌های سیاسی، نهادهای سیاسی را شکل داده‌اند یا به عکس، نهادهای سیاسی، زمینه‌های شکل‌گیری و رشد نظریه‌ها را فراهم نموده‌اند، یا تعامل دو سویه بین آنها وجود دارد، دارای اهمیت به سزایی می‌باشد، به هر حال هیچ‌گاه نمی‌توان نظریه‌های سیاسی را در بررسی تحولات تاریخی سیاسی و در مجموعه علوم سیاسی نادیده گرفت. از این‌رو، اندیشمندان سیاسی به بررسی تاریخ اندیشه‌های سیاسی می‌پردازند و همه نظریه‌های مطرح در تاریخ تفکر سیاسی را موضوع تأملات سیاسی خود قرار می‌دهند. در این مجموعه دانش‌ها، معمولاً ضمن تبیین نظریه‌ها، خاستگاه، مبانی، اصول، ویژگی‌ها و تأثیرات سیاسی و... نیز مورد توجه قرار می‌گیرد و در نهایت، به قضاوت و داوری درباره آن پرداخته می‌شود. در این میان، نظریه ولایت فقیه بر اساس مبانی اندیشه اسلامی و با الهام از آنها، در کنار سایر نظریه‌ها، مطرح بوده است. اما پیروزی انقلاب اسلامی و شکل‌گیری نظام سیاسی در ایران اسلامی بر مبنای نظریه ولایت فقیه، این نظریه توجه بیشتری را در سطح جهان، و به‌خصوص در جهان اسلام به خود معطوف ساخت. همین امر زمینه‌ای را فراهم آورد تا فقهاء و محققان، بررسی بیشتر این نظریه در محورهای گوناگون را موضوع پژوهش خود قرار دهند. بدین ترتیب، پژوهش‌های متعددی در محورهای گوناگون از قبیل، خاستگاه، مبانی، اصول، ادله ولایت فقیه و... شکل گرفته است. ادله نقلی ولایت فقیه، به صورت مبسوط در بسیاری از مکتوبات مربوط به نظریه ولایت فقیه مطرح گردیده و حتی آثار مستقلی به این موضوع اختصاص یافته است. با این حال، در اکثر این آثار، به بررسی ادله نقلی ایجابی در اثبات ولایت فقیه پرداخته شده و ادله دیگری، که می‌تواند در این زمینه مفید باشد، مغفول مانده است. از این‌رو، در این نوشتار تلاش شده است ضمن بیان گونه‌های مختلف ادله نقلی ولایت فقیه، رویکردی جدیدی در این موضوع ارائه گردد تا بتوان از این طریق، با اتقان بیشتری به اثبات ولایت فقیه بر اساس ادله نقلی پرداخت.

سؤال اصلی عبارت است از: گونه‌های مختلف ادله نقلی ولایت فقیه کدام هستند؟ با توجه به این سؤال، سئوالات فرعی دیگری نیز در محورهای زیر مطرح می‌باشند: - مفهوم

ولایت فقیه چیست؟ - جایگاه ادله سلبی در اثبات ولایت فقیه چیست؟ - جایگاه ادله ایجابی در اثبات ولایت فقیه چیست؟ - ادله تلفیقی چه جایگاهی در اثبات نقلی ولایت فقیه دارند؟

با توجه به این سئوالات، این تحقیق در پی این است که آیا برای اثبات ولایت فقیه، می‌توان از سه گونه ادله سلبی، ایجابی و تلفیقی بهره برد؟
برای پاسخ به این سؤال، ابتداءً به بررسی مفهوم واژه‌های «ولایت»، «فقیه» و «ولایت فقیه» خواهیم پرداخت. در ادامه به ترتیب، ادله سلبی، ادله ایجابی و ادله تلفیقی را که می‌توانند در روند اثبات ولایت فقیه سودمند باشند، بیان خواهیم کرد.

مفهوم شناسی بحث

۱. مفهوم ولایت

«ولایت» در لغت واژه‌ای است که علاوه بر کاربرد لغوی، در حوزه‌های گوناگون علوم اسلامی، مانند کلام، فلسفه، فقه، و عرفان نیز به کار رفته است. «ولایت» در باب‌های گوناگون فقه مثل قصاص، وصایت، حجر، نکاح و مکاسب از واژه‌های رایج محسوب می‌شود. «ولایت» در زبان عربی از ماده «ولی» گرفته شده و برای آن معانی متعددی از قبیل قرب، دوست، یاور، قیام به کار، اختیاردار و سرپرست میان شده است. برای واژه «ولایت»، افزون بر آنها معنای سلطنت و رهبری را نیز بیان می‌کنند.^۱ در یک تقسیم‌بندی کلی، معانی متعدد مزبور را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد: ۱. قرابت یا نزدیکی، ۲. محبت یا دوستی، ۳. نصرت یا یاری، ۴. حکومت یا تصدی امر.

در بحث از «ولایت فقیه» سه مفهوم «نخست» مورد توجه نیست؛ آنچه از این واژه اراده شده است با مفهوم چهارم، یعنی حکومت یا تصدی امر ارتباط پیدا می‌کند.^۲ همان‌گونه که امام خمینی^۳ در این باره می‌فرمایند: «ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس»^۳ بنابراین، مراد از واژه «ولایت»، در اصطلاح حکومت و زمامداری در امور مربوط به جامعه سیاسی می‌باشد که در کلام برخی فقهای دیگر نیز به صراحت به آن اشاره شده است.^۴

برخی از فلاسفه به جای واژه «ولایت فقیه»، از اصطلاح «ریاست فقیه» استفاده کرده‌اند. این امر می‌تواند شاهدی بر معنای مورد نظر از کلمه «ولایت» باشد. فارابی در کتاب‌های

متعدد خود از ریاست فقیه بحث کرده است. به عنوان مثال، ایشان در کتاب *سیاست مدنیه* تأکید می‌کند: اگر در جامعه شخص واجد ویژگی‌های رئیس اول وجود نداشته باشد، در این صورت باید شرایع، تدبیرها و سنت‌های رئیس اول مکتوب شده و به وسیله آن جامعه اداره شود. در چنین شرایطی، رئیسی که جامعه را با شرایع مکتوب رؤسای گذشته اداره می‌کند، پادشاه سنت (ملک السنه) نامیده خواهد شد.^۵

با این وجود، در برخی از آثار خود به صراحت بیان می‌کند که در صورت فقدان رئیس اول^۶، رئیس دوم، یعنی کسی که عالم به شریعت است و بتواند احکام امور جدید را بر اساس روح شریعت و روش رؤسای پیشین استنباط کند، جانشین رئیس اول خواهد شد.^۷ از نگاه *فارابی*، چنین شخصی که بتواند در عین فهم شریعت، در صورت نیاز قدرت بر استنباط هم داشته باشد، همان «فقیه» است. وی معتقد است در صورت فقدان رئیس اول، کسانی که در همه شرایط همانند او هستند، جانشین وی می‌شوند. ولی هرگاه کسی که در همه احوال مماثل و همانند اوست نباشد، در این صورت لازم است که در همه احوال و اعمالی که در جوامع و مدینه‌های تحت ریاست اوست، از مقدرات گذشته تبعیت شده و با آن مخالفت نگردد و در مواردی که نیازمند به وضع و تقدیر جدیدی باشد، استخراج و استنباط آن بر عهده فقیه بوده و ایشان جانشین رئیس اول خواهد شد.^۸ بنابراین، *فارابی* فقیه را از جمله کسانی می‌داند که در فقدان رئیس اول و کسانی که همانند او هستند، جانشین ایشان بوده و مقام ریاست به ایشان منتقل می‌شود. بنابراین، منظور از «ولایت» همان ریاست و زمامداری است ولی چون در فقه شیعه واژه «ولایت» اصطلاح رایجی است، فقهاء در موضوع «ولایت فقیه» آن را بر سایر اصطلاحاتی که می‌توانست در این بحث مورد استفاده قرار گیرد، ترجیح داده‌اند.

۲. مفهوم فقیه

«فقیه» از مشتقات واژه «فقه» است. فقه در قرآن کریم و احادیث زیادی به کار رفته است. مفهوم این کلمه، در همه جا، با تعمق و فهم عمیق همراه می‌باشد.^۹ فقه در اصطلاح، به دو معنا به کار رفته است: ۱. علم و آگاهی به مجموعه دین و ۲. دانش احکام و مقررات اسلامی. طبق اصطلاح نخست، «فقه» عبارت است از: بصیرت کامل نسبت به کل دین و مجموعه آنچه که خداوند برای هدایت بشر فرستاده است. این مجموعه شامل عقاید، اخلاق و احکام

می‌باشد. ولی بر اساس معنای اصطلاحی دوم، «فقه» علم به احکام و مقررات فرعی شرعی از روی ادله است.^{۱۰} به تعبیر فارابی، فقه صنعتی است که انسان می‌تواند به مدد آن، با استفاده از احکام موضوعه و مصرحه به استخراج و استنباط آنچه واضع شریعت، به تحدید و بیانش تصریح نکرده است، پردازد.^{۱۱} امروزه انصراف و تبادل فقه به همین معنای دوم است.^{۱۲} کاربرد آن در معنای لغوی یا اصطلاحی نخست، نیازمند قرینه می‌باشد.

با توجه به معنای فقه، تصویر نسبتاً روشنی از معنای «فقیه» در ذهن نقش می‌بندد. بر این اساس، می‌توان گفت: در اصطلاح، «فقیه» به کسی گفته می‌شود که توانایی فصلی برای استخراج احکام شرعی و قوانین کلی اسلام، از منابع اولیه آن، یعنی کتاب، سنت، اجماع و عقل داشته باشد.^{۱۳}

با توجه به مفهوم «ولایت» و «فقیه»، می‌توان واژه مرکب «ولایت فقیه» را چنین تعریف نمود: «ولایت فقیه به معنای ریاست و زمامداری فردی است که می‌تواند با مراجعه به منابع اسلامی، احکام و قوانین اسلامی را استخراج و استنباط نماید.»
پس از روشن شدن مفهوم «ولایت فقیه» به بررسی گونه‌های متعدد ادله نقلی ولایت فقیه می‌پردازیم.

ادله سلبی

در این زمینه به بررسی روایت‌هایی می‌پردازیم که دلالت می‌کنند حکومت‌های عرفی، فاقد مشروعیت سیاسی هستند. این گونه روایت‌ها، مسلمانان را از رجوع به حکومت‌های عرفی و داشتن ارتباط با آنها در سطوح گوناگون، نهی می‌کنند. منظور از «حکومت‌های عرفی»، هر گونه حکومتی است که فاقد اذن الهی برای اداره جامعه سیاسی است. هرچند این دسته از روایت‌ها، در اثبات ولایت فقیه نقش بسیار مهمی دارند، ولی توجه چندانی به آنها نمی‌شود. اگر این دسته از روایت‌ها، در کنار روایت‌های ایجابی ولایت فقیه مورد توجه قرار گیرند، در فهم و استنباطی که از روایت‌های ایجابی صورت می‌گیرد، تأثیرگذار خواهد بود و کمک می‌کند تا به لایه‌های پنهان این روایت‌ها توجه بیشتری شود. در این صورت، حتی می‌توان بر اساس برداشت‌های حداقلی از روایت‌های ایجابی نیز به اثبات «ولایت فقیه» پرداخت.

۱. ممنوعیت پیروی فقهاء از سلاطین

بر اساس روایتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده، پیروی فقهاء از سلاطین نهی شده است. حضرت در این روایت می‌فرماید: دانشمندان فقیه تا هنگامی که وارد دنیا نشده‌اند، امین پیامبرانند. عرض شد یا رسول الله! معنی ورودشان در دنیا چیست؟ فرمود: پیروی سلطان، پس چون چنین کنند، نسبت به دینتان از ایشان برحذر باشید.^{۱۴}

این روایت، به روشنی گویای این نکته است که حکومت‌های عرفی، فاقد مشروعیت سیاسی بوده و تبعیت عالم دینی از آنان، موجب سقوط وی از جایگاه خود خواهد شد. اگر حکومت‌های عرفی دارای مشروعیت بودند، چنین حکمی نسبت به علمایی که با آنان ارتباط دارند و از چنین حکومت‌هایی پیروی می‌کنند، فاقد استدلال منطقی می‌شد.

۲. نهی از عمل برای سلاطین

روایت‌هایی از معصومان علیهم السلام نقل شده است که در آنها، از کار کردن برای سلاطین نهی شده است. روایت اول، محمد بن منصور عیاشی می‌گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: نظر شما درباره عمل کردن برای سلطان چیست؟ حضرت فرمودند: ورود در اعمال آنها و کمک به آنها و تلاش برای رفع احتیاجات آنها، برابر با کفر است و توجه به آنها از روی عمد از گناهان کبیره‌ای است که انسان به واسطه آن مستحق آتش می‌شود.^{۱۵}

روایت دوم، مردی از امام صادق علیه السلام درباره گروهی از شیعیان، که برای اعمال سلطان ورود پیدا می‌کنند و برای آنها کار می‌کنند و آنها را دوست می‌دارند، پرسید، حضرت در پاسخ فرمودند: اینان شیعه نیستند، بلکه از آنها هستند.^{۱۶}

روایت سوم، از امام باقر علیه السلام درباره عمل برای سلاطین سؤال کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: این کار را نکنید.^{۱۷}

این سه روایت هرگونه ارتباط با سلاطین عرفی را نفی می‌کند که گویای این امر است که حکومت‌های عرفی چون فاقد مشروعیت هستند، باید از تمامی ارتباطاتی که می‌تواند در بقاء و استمرار حکومت آنان تأثیرگذار باشد، خودداری نمود.

۳. نهی از پذیرش دعوت ظالم

امام سجاد علیه السلام نامه‌ای به محمد بن مسلم زهری نوشته‌اند. در این نامه، مواردی را به ایشان تذکر می‌دهند. در بخشی از این نامه، حضرت می‌فرمایند:

بدان که کمترین چیزی که کتمان نموده‌ای و سبک‌ترین باری که بر دوش داری، این است که با انس خود، ستمگر را از وحشت تنهایی رها ساخته‌ای و راه گمراهی را با نزدیک شدن به او، و پذیرفتن دعوتش، برایش هموار کرده‌ای. وه! چه می‌ترسم که فردای قیامت همراه با خیانتکاران، گرفتار گناه خود باشی و به خاطر درآمدی که در اثر کمک به ستمگران به دست آورده‌ای، مورد بازخواست قرار گیری؛ زیرا تو چیزی را دریافت کرده‌ای که نه از آن تو است، و نه از آن کسی که آن را به تو بخشیده است. به کسی نزدیک شده‌ای که حقّ هیچ کس را نپرداخته است. تو نیز از این نزدیکی خود به او، برای جلوگیری از باطل استفاده نکرده‌ای و کسی را که به جنگ خدا رفته، دوست داشته‌ای.^{۱۸}

این روایت نیز به روشنی گویای این مطلب است که سلاطین عرفی، فاقد مشروعیت سیاسی هستند. باید از هر ابزار ممکن برای تضعیف آنها استفاده نمود. در واقع، روایت با ظرافت تمام گونه‌ای از مبارزه نرم را برای مقابله حاکمان نامشروع توصیه می‌کند. البته در کنار روایت‌های سلبی، روایت‌هایی نیز وجود دارد که در آنها، بر اصل ضرورت شناختِ مأذون از ناحیه خداوند تأکید شده است. امام صادق علیه السلام در تفسیر انواع ولایت‌ها می‌فرماید:

ولایت و حکومت بر مردم دو راه دارد: یکی از آن دو، ولایت حکمرانان دادگر است که خدا به ولایت آنان فرمان داده و آنان را بر مردم سرپرست نموده ولایت و حکومت مأموران و کارگزاران حکمرانان است تا برسد به پایین‌ترین رده آنان. این بابی از ابواب ولایت است، از نظر کسی که بر آنها مأموریت دارد. راه دیگر ولایت، ولایت و حکومت حکمرانان ناحق است و ولایت کارگزاران او تا برسد به پایین‌ترین رده آنان. این نیز بابی از ابواب به عهده گرفتن امور حکومتی است. پس، نوع حلال کارگزاری، همان پذیرفتن ولایت حکمران دادگر است که خداوند فرمان داده به شناخت او و تحت ولایت او قرار گرفتن و در خدمت او و کارگزارانش بودن، در همان جهتی که خداوند حکمران دادگر را مأمور داشته، بدون افزودن یا کاستن از آنچه خدا نازل فرموده است و بدون تحریف و تجاوز از فرمان الهی. پس، در صورتی که حکمران دادگر و عادل باشد، از لحاظ خدمت کردن و یاری و همکاری با او در عرصه حکومتش و تقویت او، حلال و مشروع است و معامله با آنها نیز حلال است. این از آن جهت است که در ولایت و حکومت حکمران

دادگر و کارگزاران او، هر حقّ و عدالتی احیا می‌گردد و هر ستم و بیداد و فساد محو می‌شود. پس، برای همین است که هر کس در تقویت قدرت و حکومت، چنین حکمرانی تلاش نماید و در امور حکومتی به او یاری رساند. در واقع در طاعت خدا کوشیده و دین او را تقویت کرده است. اما راه حرام ولایت و حکومت، خدمت به حکمران بیدادگر و کارگزاران اوست، از آن رئیس گرفته تا پیروان حکمران و زیر دستان او و از کارگزاران او تا پایین‌ترین رده آنان در هر بابی از ابواب کارگزاری بر مردمی که متصدی کار آنهاست. پس، در خدمت آنها بودن به عنوان کارمند، حرام است و معامله با آنها از راه کار کردن برای آنان، حرام شده است هر چه کم یا زیاد چنین چیزی را مرتکب شود، گرفتار عذاب خواهد بود؛ زیرا هر گونه کمک به آنها، گناه کبیره به شمار می‌آید. این از آن جهت است که در حکومت حکمران بیدادگر، حقّ و حقوق به طور کامل پایمال می‌شود و باطل نیز به طور کامل زنده می‌گردد. اظهار ظلم و ستم و فساد و ابطال کتاب‌های آسمانی و کشتار پیامبران و مؤمنان و ویران شدن مساجد و تبدیل سنت خدا و احکام او، رایج می‌شود. پس، به همین دلیل کار کردن برای آنها و کمک و فعالیت درآمدزا برای آنها، حرام است، مگر از روی ناچاری مانند ضرورت در خوردن خون و مردار.^{۱۹}

این روایت، ضمن بیان این‌که مشروعیت نظام سیاسی، از ناحیه خداوند است؛ تنها حکومت‌هایی دارای مشروعیت سیاسی هستند که اذن حکومت از ناحیه خداوند به آنها داده شود، تاکید می‌کند که مسلمانان برای دسترسی به کسانی که از ناحیه خداوند اذن حکومت پیدا کرده‌اند، باید تلاش کنند. دستور تلاش برای شناسایی ولی خدا، گویای این نکته است که شواهد کافی برای این امر وجود داشته و دسترسی به چنین شناختی، امری ممکن است.

بنابراین، از آنجایی که حکومت‌های عرفی، فاقد مشروعیت سیاسی هستند، و باید برای شناخت ولی خدا و حاکم مأذون از ناحیه او تلاش کرد و از آن تبعیت نمود. در این صورت، باید در ادله نقلی ایجابی، برای شناخت حاکم جامعه اسلامی جست‌وجو کرد. در چنین شرایطی، هر روایتی که در آن ولایتی برای گروهی ثابت شده باشد، می‌تواند مورد استدلال قرار گیرد. بدین‌سان، با نگاهی به ادله سلبی، می‌توان گفت: اولاً، نظام‌های عرفی و حکومت‌هایی که فاقد اذن از ناحیه خداوند هستند، دارای مشروعیت سیاسی نخواهند بود.

ثانیاً، بین ادله نقلی سلبی و اثبات حاکمیت برای شخص مآذون از سوی خداوند، ارتباط تنگاتنگی وجود دارد؛ به این معنا که با نفی مشروعیت سلاطین عرفی، حاکمیت شخص مآذون استفاده می‌شود.

ادله ایجابی

در ادله سلبی ولایت فقیه، یعنی ادله‌ای که از طریق نفی مشروعیت از حکومت‌های عرفی، روشن گردید که طبق روایت‌های اهل بیت علیهم‌السلام، مشروعیت نظام سیاسی حاکم باید ریشه در اذن الهی داشته باشد؛ کسانی می‌توانند بر مردم حکومت کنند که صلاحیت آنها از ناحیه خداوند تأیید شده باشد. مسلمانان نیز موظف به شناسایی کسانی هستند که از اذن الهی برخوردارند. بر این اساس، در ادله ایجابی ولایت فقیه، به بررسی روایت‌هایی می‌پردازیم که در آنها، شایستگان برای حکومت و مآذون از ناحیه خداوند مشخص شده باشند. در این مرحله، هر روایتی که در آن نوعی از ولایت برای فقیه اثبات شده باشد، برای اثبات «ولایت کلی فقیه» کفایت می‌کند؛ زیرا از طرف مقابل، یعنی حکومت‌های عرفی به طور کلی نفی مشروعیت شده است. از این رو، در چنین شرایطی، اثبات ولایت برای کسانی، هر چند در موارد محدود، می‌تواند دلیلی بر ولایت آنها در سایر موارد باشد؛ چرا که اگر ملاک مشروعیت، ولایت و اذن الهی باشد، کسانی که ولایت آنها در چندین مورد ثابت شده است، نسبت به کسانی که هیچ گونه ولایتی برای آنها ثابت نیست، مقدم در اداره جامعه و ولایت بر امور خواهند بود. در اینجا به بررسی این دسته از آیات و روایت‌هایی که در اثبات ولایت فقیه می‌توان به آنها تمسک کرد، می‌پردازیم.

الف. آیات

۱. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر [اوصیای پیامبر] را» (نساء: ۵۹).

در ابتدای این آیه خطاب «یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» به کار رفته است. از این رو، اختصاص به زمان حضور معصوم علیه‌السلام نخواهد داشت و زمان غیبت معصوم را نیز شامل می‌شود. روشن است که در عصر غیبت، اطاعت معصوم ممکن نیست. بنابراین، مصداق «اولی الامر» باید شخص دیگری باشد. قدر متیقن آن، «فقیه جامع الشرایط» است. بنابراین، اگر فقیه جامع الشرایط متصدی امور جامعه اسلامی شود، اطاعت از وی واجب خواهد بود.^{۲۰}

۲. «سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند همانها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند» (مأئده: ۵۵).

این آیه نیز به دلیل اینکه با خطاب «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» شروع شده است، مختص به کسانی که در زمان نزول آیه حضور داشتند، نخواهد بود. «ولی» طبق این آیه، خدا، رسول خدا و مؤمنان هستند. اما باید بپذیریم که منظور از مومنان در آیه شریفه، گروهی از آنان هستند؛ زیرا در غیر این صورت، لازم می‌آید که همه مومنان بر یکدیگر ولایت داشته باشند. بنابراین، منظور از مومنان در آیه، ائمه معصومین علیهم‌السلام و کسانی که شبیه به آنها هستند، می‌باشد. مسلم است که فقهای عادل، شبیه‌ترین افراد و قدر متیقن از کسانی هستند که به لحاظ سلوک فردی و اجتماعی، شبیه به معصومان علیهم‌السلام هستند. از این رو، حمل «ولایت» در آیه، بر «محبت» درست نیست و با آیات بعدی همین سوره همسو نخواهد بود؛ چرا که در آیات بعدی، بحث از حزب‌الله و غلبه آنها است. از این رو روشن می‌شود که این آیه، هم در صدد بیان رئیس و رهبر حزب است.^{۲۱}

آیات دیگری نیز برای اثبات ایجابی ولایت فقیه مورد تمسک قرار گرفته است، اما به دلیل اینکه هدف از بیان این مباحث، شناخت گونه‌های مختلف ادله نقلی ولایت فقیه است و نه بررسی تفصیلی آنها، از بیان آنها صرف نظر می‌کنیم.

ب. روایات

روایت‌هایی از معصومان علیهم‌السلام نقل شده است که هر یک از آنها، بیانگر ولایت برای فقها در عصر غیبت هستند. هرچند در مورد گستره این ولایت، اختلاف نظرهایی به چشم می‌خورد، اما همان‌گونه که گذشت، بر اساس رویکرد این نوشتار، چنین اختلاف نظرهایی تأثیر چندانی در اثبات اصل مطلب نخواهد داشت؛ چرا که بر اساس این رویکرد، اثبات ولایت فقها در چندین مورد، برای اثبات ولایت کلی آنها در امور مربوط به اداره جامعه کفایت می‌کند. از این رو، در این بخش روایت‌هایی را که بیانگر جانشینی فقها در عصر غیبت و اثبات‌کننده گونه‌ای از ولایت برای آنها هستند، بیان می‌کنیم. البته باید به این نکته توجه داشت که منطوق اکثر روایت‌هایی که در اینجا بیان می‌شود، ولایت عام را برای فقها در عصر غیبت ثابت می‌کند. اما برای همراهی با کسانی که در دلالت این دسته از روایت‌ها تردید دارند، بر برداشت حداقلی از آنها اکتفا کرده و بر این اساس، به اثبات مدعای خود خواهیم پرداخت.

۱. فقهای اهل ریاست

امام باقر علیه السلام فرمود: «هر که علم جوید برای اینکه بر علما ببالد، یا بر سفها ستیزد، یا مردم را متوجه خود کند، باید آتش دوزخ را جای نشستن خود گیرد. همانا ریاست جز برای اهلش شایسته نیست.»^{۲۲}

۲. فقهای جانشینان پیامبر

رسول خدا صلی الله علیه و آله، سه بار فرمود: پروردگارا جانشینان مرا مورد رحمت قرار ده، اصحاب گفتند: ای رسول خدا! جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان که پس از من، بیایند و احادیث مرا برای مردم روایت کنند و سنت مرا به مردم بیاموزند.»^{۲۳}

۳. فقهاء و قضات عادل، اوصیاء نبی

امیرالمومنین علیه السلام خطاب به شریح قاضی می‌فرماید: «ای شریح! در جایی نشسته‌ای که در آنجا به جز پیامبری یا وصی پیامبری یا مردی که شقی و بدبخت است، نشیند.»^{۲۴} از این روایت استفاده می‌شود، فقیه قاضی، وصی پیامبر است که ولایت امر به او تفویض شده است.

۴. مجاری امور در دست علماء

در روایتی امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «جریان امور و احکام به دست علما است، که امانتدار حلال و حرام خدایند.»^{۲۵}

۵. علماء حاکمانند

امام علی علیه السلام درباره علماء تصریح می‌کند: علما حاکمان و فرمانروایان بر مردم هستند.»^{۲۶}

۶. علماء محل رجوع در حوادث

«حوادثی که پیش می‌آید، به روایان حدیث ما رجوع کنید، همانا آنان حجت من بر شما و من حجت خدا بر آنان هستم.»^{۲۷}

ظاهراً منظور از «راوی» در این روایت، کسی نیست که فقط نقل روایت می‌کند؛ زیرا روایان بدین معنا حجت بر مردم نیستند. بنابراین، باید منظور حضرت کسانی باشد که توانایی آنها بیشتر از روایت، صرف نقل حدیث باشد و بتوانند بر اساس روایات، احکام شرعی را استنباط کنند.

این روایت‌ها، تنها بخشی از روایت‌هایی است که در این دسته قرار می‌گیرند. به نظر می‌رسد، همین تعداد برای نشان دادن مدعای ما کافی است. بنابراین، وقتی این دسته از روایت‌ها را، هرچند در ابتداء دلالت آنها بر ولایت فقیه روشن نباشد، در کنار دسته اول قرار دهیم، به روشنی گویای این امر است که از منظر روایات، در عصر غیبت، اگر بنا باشد که حکومتی برقرار شود، حکومت فقهای جامع الشرایط خواهد بود، مگر اینکه کسی ادعا کند که در عصر غیبت، نیازی به تشکیل حکومت نیست!

ادله تلفیقی

منظور از این دسته، روایت‌هایی هستند که در آنها، رسالت هر دو دسته قبلی با هم مطرح شده است. در این روایت‌ها، ابتدا به نوعی مشروعیت سلاطین عرفی، نفی شده و به جایگاه فقهایی اشاره می‌شود که دارای مشروعیت سیاسی هستند.

۱. سلاطین طاغوت، علمای حاکم

اولین روایتی در این زمینه، مقبوله عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام است. متن روایت چنین است:

عمر بن حنظله می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: دو نفر از اصحاب ما درباره دین یا میراثی نزاع دارند و نزد سلطان و قاضیان وقت به محاکمه می‌روند، این عمل جایز است؟ فرمود: کسی که در موضوعی حق یا باطل، نزد آنها به محاکمه رود، چنان است که نزد طغیانگر به محاکمه رفته باشد. آنچه طغیانگر برایش حکم کند، اگر چه حق مسلم او باشد، چنان است که مال حرامی را می‌گیرد؛ زیرا آن را به حکم طغیانگر گرفته است. در صورتی که، خدا امر فرموده است به او کافر باشند. خدای تعالی می‌فرماید: می‌خواهند به طغیانگر محاکمه برند، در صورتی که مأمور بودند به او کافر شوند. عرض کردم: پس چه کنند؟ فرمود: نظر کنند به شخصی از خود شما، که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر افکند و احکام ما را بفهمد، به حکمیت او راضی شوند، همانا من او را حاکم شما قرار دادم. اگر طبق دستور ما حکم داد و یکی از آنها از او نپذیرفت، همانا حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد کرده است و آنکه ما را رد کند، خدا را رد کرده و این در مرز شرک به خدا است.^{۲۸}

این روایت از نظر سند قوی است. به همین دلیل، محدثین و فقهاء عنوان «مقبوله» به این حدیث داده‌اند. نجاشی و شهید ثانی بر وثاقت عمر بن حنظله تأکید کرده‌اند. مشهور و بزرگان شیعه نیز به روایت‌های ایشان عمل نموده‌اند.^{۲۹}

در این روایت، هر دو جنبه سلبی و ایجابی در کنار هم بیان شده است. در صدر روایت، ابتداء به عدم مشروعیت سلاطین عرفی و نظام مبتنی بر آن اشاره شده و تأکید می‌شود که شهروند مسلمان، حق شرعی خود را نیز نباید توسط آنها بدست آورد. در واقع، نوعی تحریم سیاسی و مبارزه نرم با سلاطین عرفی را توصیه و واجب می‌کند. در مقابل، ذیل روایت تکلیف ایجابی مسلمانان را بیان می‌کند. اگر در بحث ولایت فقیه، این دو جهت باهم و در کنار یکدیگر در نظر گرفته شوند، بهتر می‌توان به فهم مقصود و مراد روایات ایجابی دست یافت. حتی اگر در این روایت‌ها، اشاره مستقیم هم به بحث ولایت سیاسی فقیه نمی‌شد، باز هم از طریق این اقتران می‌توان به ضرورت ولایت فقیه در عصر غیبت پی‌برد.

۲. نفی قضاوت سلاطین و اثبات قضاوت فقیهان

روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمودند: مبادا یکی از شما شیعیان در مورد دادخواهی، کسی را برای دادرسی نزد حاکم جور برد، بلکه بنگرد چه کسی در میان شما با احکام و طرز حکومت ما آشنا می‌باشد، او را برای رفع خصومت و داوری برگزینید. پس حکم را به نزد او برده، و داوری و قضاوتش را بپذیرید. من نیز او را بر شما قاضی و داور قرار می‌دهم.^{۳۰}

در این روایت نیز، توجه به چند نکته لازم است: اولاً، قضاوت، از امور حاکمیتی است. حتی اگر بپذیریم این روایت فقط در مورد قضاوت است، باز ضروری به نتیجه مطلوب ما از این حدیث نمی‌زند؛ زیرا حاکمیت دوگانه در یک کشور، مسلماً مردود است. نفی بخش اعظمی از حاکمیت یک دولت، به معنای نفی سایر ارکان حاکمیت است. ثانیاً، طبق رویکردی که در این نوشتار مطرح شد، در طرف مقابل (ولایت فقهاء)، لازم نیست به ولایت کامل سیاسی اشاره شود، بلکه با نفی مشروعیت حاکمیت عرفی و اثبات برخی از امور حاکمیتی، مثل قضاوت برای فقهاء و با در نظر گرفتن روایاتی که در آنها امر به تفحص از ولی شده بود، می‌توان به اثبات ولایت فقهاء در عصر غیبت رسید. همین مقدار

برای اثبات سلسله ولایت فقیه کفایت می‌کند. البته، همان‌گونه که قبلاً بیان شد، ما معتقدیم که روایت‌های ایجابی، فراتر از ولایت حداقلی را بیان می‌کنند ولی از باب مماشات با منکرین این امر، تلاش شد طبق دیدگاه آنها، به این نتیجه برسیم.

نتیجه گیری

از مجموع آنچه گذشت، به این نتیجه می‌رسیم که برای اثبات ولایت فقیه از منظر روایی، باید رویکردی جدیدی را در پیش گرفت و بتوان حتی با پذیرش دیدگاه‌های معتقدین به برداشت حداقلی از ادله نقلی ولایت فقیه، به اثبات این امر پرداخت. بدین منظور، ضروری است ضمن توسعه در ادله نقلی ولایت فقیه، به دسته‌بندی آنها پرداخته شود تا از این طریق، با مجموعه‌ای از ادله و با یک نگاه جامع به روایات، به اثبات ولایت فقیه پرداخت. البته این رویکرد، از آنجایی که چندان مورد توجه قرار نگرفته است، در بحث ادله نقلی ولایت فقیه، شاهد اختلافاتی در امکان یا عدم امکان اثبات نقلی ولایت فقیه هستیم. در صورتی که با رویکرد پیشنهادی حتی بر اساس برداشت حداقلی از روایات ایجابی نیز می‌توان ولایت فقیه را اثبات نمود.

پی‌نوشت‌ها

۱. رک: احمد المقرئ، مصباح المنیر، ج ۲، ص ۳۹۶، ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۱ و طریحی، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۵۵.
۲. رک: محمد مومن، ولایة الیة الاسلامیة او الحکومه الاسلامیة، ج ۱، ص ۶.
۳. روح الله خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۰.
۴. محمد کاظم رحمان ستایش، رسائل فی ولایة الفقیه، ص ۵۴.
۵. ابونصر فارابی، سیاسیة المدنیة، مقدمه علی بو ملحم، ص ۹۰.
۶. منظور فارابی از رئیس اول پیامبر است. رک: فارابی، آرائ اهل المدینة الفاضلة و مضاداتها، مقدمه علی بوملحم، ص ۱۲۱.
۷. ابونصر فارابی، آراء اهل المدینة الفاضله و مضاداتها، مقدمه علی بوملحم، ص ۱۲۵.
۸. ابونصر فارابی، کتاب الملة و نصوص اخرى، مقدمه محسن مهدی، ص ۵۰-۴۸.
۹. محمود عبدالرحمان، معجم المصطلحات و الفاظ الفقهیة، ج ۳، ص ۴۹. و مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۰، ص ۶۴.
۱۰. مصطفی جعفرپیشه، مفاهیم اساسی نظریه ولایت فقیه، ص ۱۲۷-۱۲۶.
۱۱. ابونصر فارابی، احصاء العلوم، مقدمه عثمان امین، ص ۱۰۷.
۱۲. سعیدی ابوحیب، القاموس الفقهی لغة و اصطلاحا، ص ۲۸۹.
۱۳. رک: ابونصر فارابی، کتاب الملة و نصوص اخرى، پیشین، ص ۵۲-۵۱.
۱۴. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۵۸.
۱۵. محمد بن حسن حرعاملی، الوسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۳۸.
۱۶. همان.
۱۷. همان، ص ۱۲۹.
۱۸. ابو محمد حرانی، تحف العقول، ترجمه صادق حسن زاده، ص ۴۸۲.
۱۹. همان، ص ۵۹۸-۶۰۰.
۲۰. مصطفی موسوی خمینی، ولایة الفقیه، ص ۲۰.
۲۱. مصطفی موسوی خمینی، پیشین، ص ۲۱.
۲۲. شیخ کلینی، پیشین، ص ۵۹.
۲۳. ابن بابویه، عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۳۷. و شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۲۰.
۲۴. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵.
۲۵. ابو محمد حرانی، تحف العقول، پیشین، ص ۲۴۲.
۲۶. عبد الواحد تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۷.
۲۷. احمد بن علی طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۷۰.
۲۸. شیخ کلینی، اصول کافی، پیشین، ص ۸۶-۸۷.
۲۹. محسن حیدری، ولایة الفقیه، تأریخها و مبانیها، ص ۲۰۵.
۳۰. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳.